

گفتگو با یک زن کارگر کارخانه ابریشم ریزی در جاده ماسال

الهام شریفی

بیست یکم آبان ماه هشتاد و پنج

چند روز پیش با زنی کارگر از کارخانه ابریشم ریزی گفتگوی کوتاهی داشتم. گلناز ۱۹ سال دارد و پدرش را از دست داده است. او تا کلاس دوم راهنمایی درس خوانده است و به نوعی هم کمک به خانواده اش می کند و هم پولی اندکی برای جهیزیه اش کنار می گذارد.

از او می پرسیم: چند ساله کار می کنی؟
می گوید: یک سال است که کار می کنم و قراردادی هستم.

کارت چیست؟

پيله های ابریشم را که می آورند و در آب می ریزند ما ابریشم ها را از پيله ها جدا می کنیم و کارگران دیگر ابریشم ها را می پیچند و به صورت نخ در می آورند.

کارت سخت است؟

بله خیلی زیاد تمامی دست هایمان زخمی می شود.
گلناز دستش را نشانم می دهد. دستانش همگی خراش دارند.

چند نفر هستید؟

در مجموع با مرد ها ۳۰ نفر ولی تعداد زنها بیشتر است. چون کاریست که هم حوصله می خواهد و هم دقت. و زنها حوصله این کار را دارند.

ماهیهانه چقدر حقوق می گیری؟

او می خندد و می گوید ماهیهانه که نه! ما سه ماه و یا چهار ماه حقوق می گیریم. گاهی به شش ماه هم می رسد. وقتی ما را استخدام کردند برایمان در پرونده نوشتند که ۱۷۰ هزار تومان ولی اگر ماهانه به ما حقوق بدن بیشتر از ۹۰ تومان نیست.

چرا؟

به ما می گن که پول بیمه را می پردازیم.

کمترین حقوق طبق قانون کار ۱۲۰ تومان است که به دست کارگر باید برسد. شما اعتراض نمی کنید؟
نه چه کنیم؟ همین است. کارفرما می گوید نمی خوام برو بیرون. و ما به این کار احتیاج داریم. گاهی که به ما ماهیانه پول نمی دهند هم به امید اینکه ماه دیگه می دهند و یا شاید ماه بعدی همین طور چند ماه می گذرد و ما انتظار می کشیم. در این مواقع بعضی از کارگران مرد که زن و بچه دارند می روند ۱۰ تومان ۲۰ تومان می گیرند تا حقوقشان را بعد ها بدهند.

کسی به این وضع اعتراضی نمی کند؟

گفتم که نه! ما را زود اخراج می کنند. آدم بی کار و گرسنه زیاد است که می توانند زود جای ما را پر کنند.
رسمی که نیستیم. تازه بهتر از بیکاری و در خانه نشستن است.

وضع زنان در کارخانه چگونه است؟

مثل همه جا. کارفرمای ما سه زن دارد که دو زنش در کارخانه کار می کنند. هر مردی که می خواد دستی به ما می زند. بخصوص که ما جوان هم هستیم. کاری نمی توانیم بکنیم. سعی می کنیم با هم باشیم تا تنها گیرمان نیاورند. نمی توانیم اعتراض جدی کنیم چون مرد هستند و بلدند که چگونه برایمان بزنند. با این وجود من خوشحالم که به خانواده ام کمک می کنم.

با هم خدا حافظی می کنیم و می گویم موفق باشی

الهام شریفی

نشریه بذر شماره ۱۲ مهر ۱۳۸۵